



ویلم فردریک هرمانس  
فراسوی خواب

ترجمه‌ی سامگیس زندگی

- جهان‌نو -

دربان مرد معلولی است.

جلوش، روی میز بلوطی، فقط یک تلفن قرار دارد. بی حرکت، از پشت عینک آفتابی ارزان قیمتی، به جلو خودش خیره شده است. لاله‌ی گوش چپش را احتمالاً در همان انفجاری از دست داده که معیوبش کرده است و شاید هم بر اثر سقوط هواپیما سوخته باشد. باقی مانده‌ی گوش شبیه ناف بدشکلی است که برای نگه داشتن دسته‌ی عینکش هم کفایت نمی‌کند.

«لطفاً، پروفیسور نومدال. من با ایشان قرار ملاقات دارم.»

«روزبه‌خیر، آقا. نمی‌دانم آقای نومدال در اتاق‌شان هستند یا نه.»

به آرامی انگلیسی صحبت می‌کند یا شاید هم آلمانی؛ بعد، ساکت می‌شود و هیچ حرکتی نمی‌کند.

«من دیروز با منشی پروفیسور نومدال صحبت کردم، برای ساعت یازده و نیم امروز قرار

گذاشتم.»

بی اختیار به ساعت نگاه می‌کند که دیروز، موقع ورود به اسلو<sup>۱</sup>، آن را طبق ساعت تابستانی نروژ تنظیم کرده‌ام. یازده و نیم.

بالای سر دربان، چشمم به ساعت الکترونیکی می‌افتد که آن هم یازده و نیم را نشان

می‌دهد.